

کودک و دنیای فلسفی او

سیدسجاد ساداتی زاده^۱، مسلم شجاعی^۲

انسانهای هشیار و آگاهی است که تفکر خود را بر پایه منطق و استدلال صحیح بنا نهاده باشند و در برخورد با دنیای پیرامون خویش، با اندیشه‌ی جامع و عمیق، جوانب مختلف امور را بررسی نموده و در مواجهه با مسائل زندگی انعطاف‌پذیر باشند؛ عبارتی دارای ذهن فلسفی باشند.

فلسفه چون ذاتی پرسشگر دارد و موضوع آن موجود بما هو موجود است، توانایی ورود به تمامی حوزه‌های علوم را داراست و در همه ابعاد فردی و جمعی، از مدرسه تا دانشگاه، ورود پیدا میکند. در این میان، بررسی فلسفه دوران کودکی بدین علت اهمیت دارد که چگونگی برداشت ما از اینکه کودک کیست، چه ویژگی‌هایی دارد یا فعالیت‌های ذهنی وی چگونه است، که جهت حرکت بعدی ما را در تمام اقداماتی که برای کودکان یا در ارتباط با آنها انجام میدهیم، مشخص مینماید. فلسفه دوران کودکی به مباحثی همچون مفهوم کودکی، جایگاه کودک در جامعه و اینکه کودک کیست و چگونه میتواند باشد و چه توانمندی‌هایی دارد، میپردازد.

یکی از صاحب‌نظران بشکل جدی به این موضوع پرداخته و دو دلیل برای اهمیت آن قائل است: یکی تصور و باوری که در مورد دوران کودکی وجود دارد و دوم تفاوت‌هایی که کودکان با بزرگسالان دارند؛ این مسئله خود درباره ماهیت انسان نکات بسیاری را به ما می‌آموزاند (Matthews, 1994).

اهداف و کارکرد فلسفه

در حقیقت، هیچگاه نمیتوان گفت فلسفه چیست؛ عبارت بهتر، هیچگاه نمیتوان گفت فلسفه این است و جز این نیست، زیرا فلسفه آزادترین نوع فعالیت آدمی است و نمیتوان آن را محدود به امری خاص کرد. در عین حال اهدافی برای آن برشمرده شده است؛ از جمله:

۱. کشف حقیقت؛ فیلسوف میخواهد بداند چه چیزی حقیقت دارد و چه چیزی حقیقت ندارد؟ چه چیزی واقعی است و چه چیزی غیر واقعی؟

چکیده

مهمترین رکن آموزش، ایجاد راهکاری برای تفکر و یویایی طالبان آن است. از اینرو نیاز به علمی که تفکر و اندیشیدن بر پایه استدلال را بیاموزد، احساس میشود و این یعنی باز شدن راه فلسفه به آموزش در تمامی سطوح، بویژه دوران کودکی. از آنجایی که اهمیت علوم به کاربردی بودن آنهاست، ما در این پژوهش درصدد تبیین یک چارچوب نظری برای درک کاربردی بودن و ارتباط فلسفه با نظام آموزش و کودکان هستیم تا کارکرد و نقش فلسفه برای سامان دادن به نظام پرسشگر کودکان را دریابیم و نهایتاً به هدف مدنظر منتهی شود. در صورتی که فضا، آموزش و برخورد مناسب با کودک رعایت شود، بدلیل بروز تفکر فلسفی و بالقوه فیلسوف بودن کودک، میتوان از او یک فرد مستعد، کارآمد و خلاق در حوزه‌های مختلف ساخت.

کلیدواژگان: فلسفه، کودک، آموزش.

مقدمه

انسان موجودی است متفکر و اندیشمند و بکمک همین امکان، فرصت آموزش و یادگیری در بعد فردی و اجتماعی برای وی فراهم میشود. یکی از عرصه‌هایی که بطور جدی در اعتلای تفکر انسانی مؤثر بوده، فلسفه و تفکر فلسفی است؛ زیرا فلسفه دانش پرسش است و پرسشگر حیات عقلانی بشر. تلاش برای همگانی ساختن فلسفه و بویژه آموزش آن به کودکان اهمیت پیدا کرده و محور توجه شده است؛ آموزشی که در وهله نخست زندگی شخصی کودک و در مراحل بعدی ارتقای سطح فرهنگ جامعه را تحت تأثیر قرار میدهد. از طرفی، یکی از اهداف اساسی هر نظام آموزشی تربیت

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۳ تاریخ تأیید: ۹۹/۳/۳

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز (نویسنده مسئول)؛ sadatizadeh@yahoo.com
۲. استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان امام جعفر صادق (ع) بهبهان؛ Moslem.shojae@yahoo.com

۲. **دنیای عقلی شدن**؛ هدف فلسفه این است که دنیای فیلسوف را به یک دنیای عقلی تبدیل کند، درست همانند دنیای بیرون که دنیای عینی است. دنیای بیرون منظم و مرتب است، همه اجزاء آن در ارتباط با یکدیگرند، زیباست، حکیمانه است و هدف دارد. فیلسوف با شناختن دنیای عینی میتواند تصویری کلی از آن را در ذهن خود ترسیم کند و دنیا را آنگونه که واقعاً هست، ببیند.

۳. **تغییر جهان**؛ فلسفه درصدد است دست به تغییر بزند؛ مثلاً سقراط در پی آن بود که با فلسفه، زندگی خود و دیگران را تغییر دهد.

۴. **کشف پیش فرضها**؛ بعقیده فلاسفه تحلیلی، هدف فلسفه کشف پیش فرضهاست. پیش فرض یعنی آنچه انسان قبول دارد ولی در کلامش بیان نشده است. وقتی کسی میگوید خدا را باید بپرستیم، از پیش فرض گرفته است که خدا وجود دارد، از اینرو میتواند نظر بدهد که باید او را بپرستیم؛ گرچه این پذیرش را بصراحت بیان نکرده باشد.

۵. **خداگونه شدن**؛ سهروردی حکیم گفته است هدف فلسفه «تشبه به حق» است؛ یعنی انسان به جایی برسد که خداگونه شود؛ تمام خلق و خو و تمام سکنت او خدایی شود (ساداتی‌زاده و امانی، ۱۳۹۸: ۱۹).

ثمره فلسفه

میپرسند آیا خواندن فلسفه و فلسفه‌ورزی فایده‌یی دارد یا نه؟ میتوانیم یک جواب ابتدایی بدهیم و بگوییم اگر فایده‌یی نداشت پس چرا اینهمه شخصیت‌های بزرگ در تاریخ بسراغ فلسفه آمده‌اند؟ حتماً در فلسفه نقطه امیدیی دیده‌اند که به فلسفه‌ورزی روی آورده‌اند. سود و فایده، یا مادی است یا معنوی. بیشتر انسانها چون دنبال سود مادیند و شعاع درکشان از دایره مادیات فراتر نمیرود، فلسفه‌ورزی را بیفایده میدانند. فلسفه شاید سود مادی نداشته باشد اما سود معنوی بسیار دارد. دستکم سه فایده میتوان برای فلسفه برشمرد:

۱. فلسفه به آدمی ذهن گشوده میدهد. ذهن گشوده یعنی اولاً، آدمی آمادگی پذیرش هر سخن دلیل‌مندی را داشته باشد و ثانیاً، اگر سخنی را پذیرفت و بعداً روشن شد که نادرست بوده است، از آن دست بکشد؛ درواقع بخاطر لجاجت و خودخواهی از گردن نهادن به حرف حق سر باز نزند. فلسفه می‌آموزد که آدمی باید پذیرای

حقیقت باشد، حتی اگر برخلاف میل و منافعش باشد. ۲. فلسفه به آدمی قدرت تحلیل میدهد. سطحی‌نگری و جدی نگرفتن باورها و مسائل بنیادین زندگی در جامعه رواج دارد؛ دلیلش واضح است، چون عوام قدرت تحلیل ندارند. بسیاری نمیتوانند در مسائل بنیادی، حق و باطل را بشناسند؛ کسی که بتواند به تحلیل و سنجش امور بپردازد، فریب نخواهد خورد. فلسفه در برخورد با آراء و اندیشه‌ها، قدرت تحلیل به ما ارزانی میدارد.

۳. فلسفه اصول و مبانی شناخت را فراهم میسازد. فلسفه می‌آموزد که یک سری اصول و مبانی وجود دارد که اگر آنها را بدانیم، در بحثها یاریمان میکند و خواهیم توانست با ترازوی منطقی به نقد آراء و اندیشه‌های دیگران برویم (همان: ۲۲).

فیلیپ اسمیت (۱۳۸۲) برای ذهنیت فلسفی سه بعد را مطرح مینماید:

۱. **جامعیت**: در تمام زندگی، آنچه خاص و فوری است بنحوی بر انسان فشار می‌آورد و تقاضای رفع و حل شتابزده دارد. فلسفه درصدد است انسان را بگونه‌یی پرورش دهد که بتواند در برابر فشار آبی و موارد خاص مقاومت نموده و مسائل را بر اساس هدفهای درازمدت حل و فصل نماید. در این راستا لازم است فرد قدرت تعمیم خلاق را بدست آورده و بکار برد. بدین منظور باید در تفکرات عمیق نظری شکبیا باشد.

۲. **فرد برخوردار از ذهن فلسفی با مقاومت در برابر فشار امر واضح**، آنچه را دیگران بدیهی میپندارند مورد کاوش قرار داده، از تعصبات جاهلانه و جانبداریهایی شخصی دوری میکند. چنین فردی نظریات و افکار اساسی را با دقت ملاحظه میکند و بدنبال کشف اصول اساسی در شکلگیری یک موقعیت است. فرد دارای ذهن فلسفی با بهره‌گیری از تفکر، آنچه را که بصورت عادت پذیرفته شده، کنار گذاشته و تفکراتش را بر یک جریان فرضیه استنتاجی قیاسی بنا مینهد.

۳. **انعطاف‌پذیری**: آزادی از جمود روانشناختی نشانه‌یی از ذهنیت فلسفی است. فرد دارای ذهنیت فلسفی معمولاً در موقعیتهای جدید رفتاری مناسب بروز میدهد، زیرا هدفهای درازمدت و عقاید اصولی را مد نظر دارد. چنین فردی عقاید را فارغ از منبع آنها سنجیده و مورد ارزیابی قرار میدهند. او با فهم تفاوت میان متضادها و متناقضات کامل،

میتواند از چند جنبه به مسائل توجه کند. از سوی دیگر، چنین فردی مایل است در موقعیتی مبهم دست به اقدام بزند، زیرا معتقد است میتوان ابهام را بطریقی حل کرد که موقعیت مذکور را هماهنگ با اهداف انسان سازد (رضائی، ۱۳۸۹: ۴).

فلسفه و کودک

برنامه «فلسفه و کودک» حرکتی است که قصد دارد مهارتهای استدلال و تفکر را به کودکان آموزش دهد. «فلسفه و کودک» بطریقی بنا نهاده شده است که در کودکان یک تا سیزده سال موجب رشد عقلانی و دقت زیاد شود و به آنها کمک کند آن دسته از تواناییهایی که برای قضاوت صحیح در زندگی روزمره نیاز دارند را پرورش دهند (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۰). «فلسفه و کودک» در صدد است از طریق تأکید بر نقش معلم در فعالسازی تفکر کودک، محوری بودن جایگاه کودک و یادگیری از طریق کشف و آزمایش، تغییری ریشه‌یی در آموزش ایجاد کند. بدین ترتیب، رابطه سلسله مراتبی بین بزرگسال و کودک از میان میرود و کودک از محدودیتهای نظامهای رسمی آموزشی رهایی می‌یابد. مبدعان این برنامه چشم‌انداز خود را به دموکراسی اجتماعی دوخته‌اند، چراکه این نظام فکری مایل است به کودک کمک کند تا مستقل، انتقادی و معقول فکر کند (Splitter and Sharp, 1995).

روانشناس برجسته، ژان پیاژه بر این باور بود که کودکان توانایی تفکر نقادانه را تا سن یازده تا دوازده سالگی ندارند، اما تجربیات بسیاری از فیلسوفان و معلمان این رده سنی نشان میدهد که کودکان حتی در سنین ابتدایی، توان پرسش فیلسوفانه را دارند. تجربیات معلمان گواه این مدعاست که مهارت استدلالی کودکان حتی زودتر از مهارتهای شناختی و آکادمیک آنها رشد میکند و به آنها کمک میکند تا یادگیری عمومی را بسیار خوب تجربه نمایند (Safaemoghaddam, 1998). پژوهشها نشان داده است که کودکانی که در برنامه آموزش فلسفه شرکت کرده‌اند، در زمینه فعالیتهای زبانی و کاربرد آن موفقتر بوده‌اند. آنها میتوانند عقاید خود و دیگران را بهتر بررسی و ارزیابی کنند و در درک و کاوشگری مسائل و مفاهیم بنیادی ریاضی نیز بهتر عمل میکنند (Daniel, 1996). تصور کنید که مربی آموزش «فلسفه و کودک» هستید. برداشتی که از این

موقعیت دارید، اینست که نباید کلاسی را مشاهده کنید که در بند آموزش افکار افلاطون، ارسطو، کانت و... باشد، بلکه باید از مفاهیمی استفاده شود که تا به حال برای کودکان گفته نشده است. این مفاهیم با کمک گرفتن از سؤالات متفاوت خود کودکان طراحی میشود و در قالب داستانها و رمانهای کودکان خود را نشان میدهد و به تقویت مهارتهای تفکر و استدلال آنان کمک میکند. داستانهایی که دربردارنده این ایده‌ها و مفاهیم فلسفی هستند، کودکان را بنحوی وارد حیطه فلسفه میکند (Marashi, 2006).

دوران کودکی

برخورداری از افکار بزرگ، قلبهای بزرگ و عواطف بزرگ، مستلزم بازگشتی بزرگوارانه به دوره کودکی است، زیرا میتوان همه آنچه را که انسان آرماندیش دست‌نایافتنی میپندارد، در کودکی خلق کرد. همه آنچه عارفان، شاعران، فیلسوفان و مخترعین در بزرگسالی با دشواری آن را می‌یابند، بخودی خود در دوره کودکی وجود دارد؛ جاودانگی، خلوص، پاکی عشق، دوستی، آزادی، آزادگی، خلاقیت، یکپارچگی و توحید، همگی تنها در بازگشت به کودکی واقعیت می‌یابد (کریمی، ۱۳۷۶: ۸). کودکان بعنوان افراد متفکر باید مورد توجه قرار گیرند و اجازه داده شود در مورد دنیای خود تأمل کنند.

دست اندرکاران «فلسفه و کودک» در سراسر جهان دریافته‌اند که کودکان خردسال بمراتب کمتر فرصت بروز توانایی خود برای طرح سؤال فلسفی را دارند. این در حالی است که آنها به روندی می‌پردازند که پرسشهای فلسفی متفاوت و خلاقانه‌یی را فراهم می‌آورند؛ پرسشهای جدید بنوبه خود پاسخهای جدید ایجاد میکنند و این فرایندی بداهه و سازمان یافته است که از طریق ذهن خلاق کودک طراحی میشود.

اهمیت فلسفه در دوران کودکی

از آنجایی که کودکان توانایی بیان سؤالات فلسفی عمیق را دارند، میتوان گفت کودکان و بنوعی فیلسوفان جوان هستند؛ فیلسوفانی که حتی از برخی بزرگسالان فلسفی‌تر هستند، چراکه سؤالیهای می‌پرسند و اموری حیرت آنها را به خودشان جلب میکند که ممکن است در نگاه بزرگسال اعجاب‌آور نباشند. البته این بمعنای توان تجزیه و تحلیل کودک نیست و برنامه «فلسفه و کودک»



درصد تقویت همین قدرت تجزیه و تحلیل است.

نقش آموزش در رشد تفکر کودک

گسترش روزافزون ساختارهای اجتماعی و نیاز به تربیت و آماده‌سازی افراد برای جامعه در حال رشد، توجه دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت را متوجه هدایت و سازماندهی فرایندهای آموزشی نموده است. در واقع تغییر و تحولات سریع جوامع، تعدد دیدگاهها درباره نقش آدمی در دنیای جدید و نیاز به نحوه برخورد صحیح با این تحولات، مستلزم آموزش و پرورش صحیح و پرورش قدرت استدلال و قضاوت و توانایی مواجهه با مسائل است، تا از این طریق فرد بتواند مسیر صحیح را از ناصحیح بازشناسد.

یکی از مؤلفه‌های اصلی برنامه «فلسفه و کودک»، شکل کلاس درس و نحوه هدایت آن است. برای اینکه محور آموزش و پرورش، پژوهش و تحقیق باشد، لازم است کلاسهای درسی تبدیل به حلقه‌های کندوکاو یا اجتماع پژوهشی شوند که در آن از رابطه دوستی و همکاری برای مشارکت مثبت در کلاس آموزشی بهره‌گیری شود (Khosrownejad, 2007). در این برنامه، معلم نقش تسهیل‌کننده را داشته و شرایطی را ایجاد میکند که هر دانش‌آموز با هر توانایی و استعداد، پرسش خردمندانه بپرسد (Lim, 1998).

برنامه «فلسفه و کودک» حلقه گمشده بین فلسفه و آموزش است. فلسفه بدون آموزش نمیتواند به هیچیک از اهداف خود برسد، زیرا با آموزش میتوان در ویژگیهای فکری و احساسی افراد تغییر ایجاد کرد و نسل آینده را برای تفکر و کنشهای متفاوت در زندگی روزمره آماده نمود. از طریق آموزش میتوان به روندهای فکری، آرمانها و تمایلات عینیت بخشید و آنها را در عمل تجربه کرد. هدف «فلسفه و کودک» نیز پیشبرد و بهبود مهارتهای تفکر با استفاده از روشهای آموزشی است (رشتچی، ۱۳۸۹).

فراگیر بودن شیوه‌های آموزشی معلم‌محور منجر به در حاشیه قرار گرفتن پرسش و اندیشیدن میشود و این نخسین گام بسوی بیرون راندن تفکر فلسفی و فلسفه از متن زندگی و سوق پیدا کردن به کتابهای حجیم، پیچیده و چه بسا مبهم است و این تصور را ایجاد میکند که فیلسوف کسی است که با مجموعه جامعی از نظریات فلسفی تخصصی آشنا باشد. با چنین روش و

برداشتی، تحصیل در رشته فلسفه نیز نه تنها منجر به پرورش فیلسوف، بهبود تفکر فلسفی و تولید اندیشه‌های فلسفی نمیشود، بلکه فلاسفه را نیز به افرادی منزوی تبدیل میکند و این فاصله میان مردم با فلسفه را بیشتر و خردورزی در جامعه را کمرنگ کرد. در واقع آشنایی دانش‌آموزان با ایده‌ها و مضامین فلسفی از طریق برنامه «فلسفه و کودک»، نشان میدهد که این برنامه یک روش‌شناسی محصل برای پرورش مهارتهای تفکر انتقادی، خلاق و همدلانه از طریق بحث کردن، فراهم نموده است (Fisher, 2001, p. 7).

در برنامه درسی «فلسفه و کودک» تأکید میشود که دانش‌آموزان مسائل را با دیدی وسیع و کلی بنگرند و در بررسی امور جوانب مختلف موضوع را مورد بررسی قرار دهند. همچنین در این برنامه، دانش‌آموزان قادر میشوند مسائلی که در کلاس درس و مدرسه با آن مواجه میشوند را با مسائل واقعی زندگی خویش ارتباط داده و از آنها برای حل مشکلات آتی استفاده نمایند. آنها یاد میگیرند که سؤلهای اساسی بپرسند و درباره آنچه نمیدانند، سؤال کنند. آنها می‌آموزند که به خلق مفاهیم و ایده‌ها بپردازند و عقایدی که مسلم فرض میشوند را به چالش بکشند. توانایی کنترل خویشتن و انتخاب صحیح نیز از دیگر مواردی است که در برنامه درسی فلسفه و کودک مورد توجه است (رمضانی، ۱۳۸۹: ۴).

نظام آموزشی بعنوان متولی رسمی امر آموزش، هم در حوزه دانشگاهی و هم در مقاطع پیش از آن، نقشی اساسی و محوری دارد. اما با توجه به وضعیت فعلی سطح فکری جامعه، بنظر میرسد درباره آموزش تفکر و شیوه‌های آموزش منتهی به پرورش تفکر فلسفی، در تمام دوره‌ها کاستیهایی وجود دارد.

نقش معلم و برخورد با کودک فلسفی

برنامه «فلسفه و کودک» روش تدریسی را ترویج میکند که بر یک فرایند جمعی از حقیقت‌جویی و ایجاد معنی استوار است. در این برنامه، معلمان اغلب بعنوان تسهیل‌کننده فرایند جمعی توصیف میشوند، نه منبع دانش و هدف آن اینست که کودک در مرکز فرایند آموزش و یادگیری قرار گیرد. با این حال، «فلسفه و کودک» نسبت به سایر آموزشهای کودک‌محور، چالشهای جدیدی را برای درک نقش معلم پیش میکشد. کار معلم

دارای دو مؤلفه است که نقش او را شکل میدهد؛ یکی در ساخت بستر پیشرفت جمعی مبتنی بر معیارهای معرفتی و دیگری احکام خاص آموزشی که معلم باید بطور جداگانه انجام دهد. ماهیت تدریس و نقش معلم در برنامه «فلسفه و کودک» خود شیوه‌ها و ابزار کار آموزشی را تعیین میکند.

یکی از عناصر اصلی که برنامه «فلسفه و کودک» در امر آموزش با آن مواجه است مسئله «اقتدار» است؛ معلمان نباید خود را مقتدر مطلق کلاس تصور کنند. کنار نهادن آنچه جان دیویی از آن بعنوان «الگوی سنتی» آموزش یاد میکند، یک گام ضروری برای ایجاد فضای دموکراتیک در کلاس است، فضایی که دانش‌آموزان میتوانند تصمیم بگیرند، آراء خود را ابراز کنند و خود واقعی خویش را کشف کنند. از سوی دیگر، طرد الگوی «سنتی» اقتدار نشان نمیدهد که چگونه باید اقتدار را درک کنیم. آیا الگوی جدید مستلزم رد کامل اقتدار است؟ یا بهتر بگوییم، آیا این پیشنهاد در درون خود حاوی پیشنهادی جدید برای یک مرکز اقتدار دیگر است؟ یا آیا باید باشد، و اگر چنین است، چگونه باید این دیدگاه نوآورانه را درک کنیم؟

برای بحث و گفتگو با کودکان، پرسشهایی که بکار گرفته میشود - از قبیل: دوستی چیست؟، آیا حیوانات احساس دارند؟ و خوشبختی چیست؟ - از اهمیت اساسی برخوردار است. یک صاحب‌نظر امر آموزش در آلمان، توصیه میکند که از کودکان یک سؤال فلسفی بهمراه یک تصویر الهامبخش بپرسید. تصویر و سؤال در کنار هم، آغازی برای بحث درباره فلسفه است. برای این کار میتوان از مناظر طبیعی، عکس حیوانات و مردم، موقعیتهای اجتماعی خاص یا حتی تصاویر انتزاعی استفاده کرد. این روش دوجهی میتواند در مهد کودک، مدرسه یا خانواده استفاده شود (Siegmond, 2019).

در کنار عکس، داستان نیز میتواند منجر به بحث درباره پرسشهای فلسفی شود و یک داستان میتواند فرصتی برای شروع گفتگوی فلسفی با کودکان باشد. بزرگسالان میتوانند ضمن خواندن داستان با صدای بلند، سؤالات فلسفی از کودکان بپرسند. داستان بهمراه سؤالات عمیق، میتواند برای کودکان الهامبخش باشد و خلاقیت و تخیل آنها را ارتقا دهد. بزرگسالان میتوانند «سؤالات فلسفی» را به داستانهای «کلاسیک» و افسانه‌ها اضافه

کنند، یا از کتابهای مخصوص کودکان برای گفتگو درباره «فلسفه و کودک» استفاده کنند.

«فلسفه و کودک»، بر پرسشهای تازه‌یی که در ذهن دانش‌آموز شکل میگیرد، تمرکز میکند. فضای آموزشی ایمن سبب میشود سؤالات فلسفی درباره خود، زندگی، محیط زندگی و مهمتر از همه، دنیای در حال تغییر، آسانتر در ذهن کودک شکل بگیرد. برای تحقق چنین فضایی، مربیان، معلمان و والدین نیز باید از سلطه استعمار بزرگسالی خود رهایی یابند و فضایی با مشروعیت یک تحقیق فلسفی ایجاد کنند که بجای تمرکز بر محتوای پاسخها، اصالت را به پرسشها بدهد. اگر بزرگسالان، کودک را باور نکنند و در برابر پرسشهای وی، پاسخهای معمولی مانند: «او حقیقت را نمیگوید»، یا «تابالغ است»، یا رفتارهای همچون لبخند زدن، خندیدن، یا عباراتی مانند «اوه، چقدر شیرین» و... از خود نشان دهند، سبب میشود ایمان کودک به توانایی خود در درک جهان و تجربیات خود تضعیف شود. در نتیجه کودک اعتماد بنفس خود را از دست میدهد، بحدی که واقعاً مانع پیشرفت تحصیلی وی میشود (Murriss, 2013, p.248).

کمک به استدلال‌ورزی کودک

برای شکوفا شدن ذهن دانش‌آموزان و درک شگفتیهای فلسفه، لازم است آنها با سؤالاتی که فلاسفه از دیرباز در موردشان بحث کرده‌اند، آشنا شوند و مهمتر اینکه، فرصت پرسش کردن داشته باشند. در این صورت خواهیم دید که دنیایی از پرسشهای گاه عمیق، گاه سطحی، گاه معنادار و گاه بیمعنا، در ذهن کودک شکل میگیرد؛ پرسشهایی همچون چه زمانی بزرگ میشویم؟ آیا درخت احساس دارد؟ چه موقع مانند پدر یا مادرم میشوم؟ چرا باید غذا بخورم؟ آیا بزرگسالان شادتر هستند یا کودکان؟ چرا باید زندگی کنیم؟ و...

در بسیاری از موارد، ترس از بزرگسالان مانع پیشرفت اندیشه فلسفی کودکان میشود؛ در حقیقت منجر به بسته شدن تفکر و ذهن فلسفی و جلوگیری از پرورش استدلال‌ورزی آنها میشود، زیرا عدم اطمینان گسترده از این فضا باعث میشود کودکان بجای تغییر و پویایی، در یک مسیر از پیش تعیین شده حرکت کنند. نکته مهمتری نیز هست و آن اینکه پاسخ بزرگسالان باید به



سؤالات باشد نه خود سؤال‌کنندگان.

مدرسه سنتی بر محور وابستگی دانش‌آموزان به معلمی می‌چرخد که دانش‌آموزان را در تمام فرایندهای یادگیری رهبری میکند اما در مقابل، «فلسفه و کودک»، هماهنگ‌کننده گروه را بعنوان یک شرکت‌کننده نه «دانا» و نه «قاضی» در نظر می‌گیرد. «فلسفه و کودک» بر خلاف الگوی الزامات که متشکل از سلسله مراتب منظم است، مبتنی بر الگویی از پشتیبانی است که در قلب آن یک هماهنگ‌کننده قرار دارد که رشد هر عضو را بعنوان یک فرد پرورش میدهد و به این ترتیب، دسترسی به گفتمان و فرایندی که «هویت‌سازی» نامیده میشود را تسهیل میکند.

موریس (Murris, 2013: p.245) معتقد بود موانع اصلی شنیدن صدای کودکان، عبارتست از: مفهوم‌سازی آنها در گفتمان حقوق بشر، روانشناسی رشد، نژاد، جنسیت و... در بسیاری از کلاسهای درس، دانش‌آموزان اغلب بدلیل شنیدن صدای خود، مجازات میشوند.

«فلسفه و کودک» همواره دموکراتیک کردن آموزش و پرورش و تقویت شهروندی دموکراتیک را جزو اهداف اصلی خود قرار داده است. در این رویکرد از کودکان دعوت میشود تا موضوعی را که میخواهند در مورد آن بحث و گفتگو کنند را خود انتخاب کنند، مهارتها و عاداتهای تحقیق را تمرین کنند و یاد بگیرند که به یکدیگر احترام بگذارند (Sharp, 1993).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تجربه بسیاری از فلاسفه و معلمان کودکان خردسال، نشان میدهد که کودکان حتی در اوایل دبستان از ذهنیت فلسفی بهره‌مند هستند. علاوه بر این، شواهد تجربی‌یی نیز وجود دارد که آموزش مهارتهای استدلال در کودکان در اوایل زندگی، مهارتهای شناختی و آکادمیک را تا حد زیادی بهبود میبخشد و بطور کلی به یادگیری کمک میکند (Topping and Trickey, 2007).

پس میتوان گفت پیوستن به برنامه «فلسفه و کودک» و بهره‌گیری از آن در تربیت کودکان یک ضرورت است و تقویت روحیه فلسفی کودک را توانا خواهد ساخت تا به نظام باورها و خیالهای ذهنی خود شکل دهد؛ بتواند پرسشهایی که مقابل دیدگان او عبور میکند را به زبان بیاورد و قوه پرسشگری خود را تقویت کند؛ بتواند آزادانه

برای خویش یک هویت مستقل بسازد؛ نگاه و تفکر انتقادی در وی شکل بگیرد و پرورش یابد و ضمن هویت‌بخشی، اعتماد بنفس کودکان را بارور میسازد تا بتوانند در جامعه ابراز وجود کنند. «فلسفه و کودک» در بهبود تفکر خلاق دانش‌آموزان نقش مؤثر دارد.

منابع

- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۲) ذهنیت فلسفی در مدیریت آموزشی، ترجمه محمدرضا بهرنگی، تهران: کمال تربیت.
- رشتچی، مژگان (۱۳۸۹) «بررسی نظریه ویگوتسکی از دیدگاه روان‌شناسی و ارتباط آن با مبانی نظری آموزش فلسفه به کودکان»، تفکر و کودک، سال اول، شماره اول، ص ۳۰-۳۲.
- رضائی، معصومه (۱۳۸۹) «بررسی برنامه درس فلسفه برای کودکان در راستای توجه به ابعاد مختلف ذهنیت فلسفی»، تفکر و کودک، سال اول، شماره اول، ص ۳۵-۲۱.
- ساداتی‌زاده، سیدسجاد؛ امانی، میثم (۱۳۹۸) کلیات فلسفه، اهواز: آیات.
- قاسمی، فرشید؛ زارع، زهرا؛ حقیقت، شهربانو (۱۳۹۰) «مقایسه تأثیر داستانهای فلسفی ایرانی، غیرایرانی و داستانهای عادی بر رشد تفکر فلسفی کودکان پایه اول ابتدایی»، رهیافتی نو در مدیریت آموزشی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت، شماره ۸، ص ۱۵۲-۱۳۳.
- کریمی، عبدالعظیم (۱۳۷۶) «تفکر شهودی در کودکان و ضرورت بازگشت به کودکی»، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۱۰، ص ۲۶-۷.
- Fisher R. (2001). *Philosophy in Primary Schools: fostering thinking skills and literacy*. Reading. Pp.67-73 Brunel University.
- Khosrownejad, M. (2007). A contemplation on the Association of the Literature of Children and Philosophy, regarding the Philosophical programs for Children. *Journal of Educational Innovations*. No. 20, pp.109-124.
- Lim. (1998). *Philosophy for Children (or thinking together)*. *stu mentor magazine*, nov/des 2003/19/11 p.12.
- Marashi, M. (2006). The Effects of Society Research on Educating the Argumentative Skills of Male third Graders of Junior High Schools in Ahwaz city. Presented in a national congress on humanities.
- Daniel, M. F. (1996). p4c in pre service Teacher Education. *Analytic Teaching*, vol. 19. No. 1, pp.15-28.
- Matthews, G. (1994). *The Philosophy of Childhood*. Cambridge: Harward University Press.
- Murris, K. (2013). The epistemic challenge of hearing child's voice. *Studies in Philosophy and Education*, vol.32, pp.245-259.
- Safaeimoghadam. M. (1998). Teaching Philosophy for Children, Human Sciences. *Journal of Alzahra University*, vol. 8, No. 26-27. pp.161-184.
- Sharp, A. M. (1993). The community of inquiry: Education for democracy. ed. M. Lipman. *Thinking, children and education*, pp. 337-346. Dubuque, IA: Kendall/Hunt Publishing.
- Siegmund, M. (2019). *Philosophy for Children and Teenagers, The best 123 questions*, (Including Many Pictures that will Encourage the Joint Thinking Process). Norderstedt: Books on Demand.
- Splitter, L. & Sharp A. M. (1995). *Teaching for Better Thinking: the Classroom Community of Inquiry*. Melbourne: ACER.
- Topping K. J. and Trickey S. (2007) Collaborative Philosophical Inquiry for School Children. *British Journal of Educational Psychology*. vol.77, No. 4. pp.787-796.